[24] مسلط كند تا ايشان را بدانچه شايسته آنند دچار گرداند. بگذريم، كوفيان در خواب غفلت بودند كه چه كردند، حضرت زينب آن شيرزن ميدان كربلا، آن زاده على مرتضى، ودختر بزرگ فاطمه زهرا، سالها در اين شهر با حشمت وجلال زندگى كرده بود، همه أو را به عنوان دختر رهبر خود مى شناختند وقداست أو را بخاطر داشتند، اكنون أو را همراه خيل اسيران، اسيرانى كه عنوان خارجي داشتند، مى ديدند. حضرت زينب كه از گذشته وحال اين مردمان خبر داشت موقع را غنيمت شمرد وبه ايراد سخن پرداخت، مردم گوئى صداى آشنائى را مى شنيدند، حنجره حنجره على، وصدا صداى على بود، راستى اين على است كه با ايشان سخن مى گفت، آرى اينگونه بود چرا كه أو از زبان على (عليه السلام) واز غصه هاي درونى أو سخن مى گفت: " مردم كوفه، مردم مكار خيانتكار، هرگز ديده هايتان از اشك تهى مباد، هرگز ناله هاتان از سينه بريده نگردد، شما همانند زنى هستيد كه چون آنچه داشت مى ريسيد، به يكبار رشته هاي خود را پاره مى كرد، نه پيمان شما را ارجى است ونه سوگند شما را اعتباري، جز لاف، جز خودستائى، جز همانند كنيزكان آشكارا تملق گفتن ودر نهان با دشمنان همكارى كردن، چه داريد. شما همانند گياه سبز وتازه أي هستيد كه بر توده سرگينى رسته باشد، ومانند گنجى هستيد كه گورى را بدان اندوده باشند، چه بد توشه أي براى آن جهان آماده كرده ايد، خشم خدا وعذاب دوزخ، گريه مى كنيد، آرى بخدا گريه كنيد كه سزاوار گريستنيد، بيشتر بگرييد وكم بخنديد. _____